

چشمه‌هایی که زلال انگاشتند...

جويا جهانبخش

بحرانی، سید احمد ماجد؛ توثیق رواة الصحاح: دراسة موضوعية فی احوال ائمة الجرح و التمدیل و رجال الصحاح، قم: دارالهدی؛ ام القرى، چاپ اول / ۱۵۰۰ نسخه، ۳۰۸ص، عربی، وزیری (سلفون).

۱. دانشهای رجال و درایه که عالمان حدیث‌شناس به مَدَدِ آنها احادیث و اخبار را در ترازوی نقادی و عیارسنجی می‌نهند و صحتِ نقل و صدورِ مآثورات را ارزیابی می‌کنند، ریشه در تعالیمِ خودِ کتاب و سنت دارند. وحیِ ربّانی که بر ذهن و زبانِ خاتمِ پیامبران - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فرومی‌بارید، خود برای حفظ و ابقای گوهرِ دیانت و تعالیمِ و خیانی رهنمودهایی به مؤمنانِ إلقا می‌کرد که هم در خلالِ «آیاتِ قرآنی» و هم از دلِ گفتارِ «شارحانِ وحی» (که پیامبرِ اکرم و خاندانِ هدایتگرِ آن مُکَرَّم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ - اند) خودنمایی می‌کند و منشأءِ علمِ درایه و رجال در اسلام بوده است. آیهٔ نَبَأٌ و حدیثِ دراز دامنِ مَوْلَى الْمُؤَخِّدِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - در تبیینِ اصنافِ حدیث و محدثان،^۲ نمونه‌هایی از این رهنمودهای ارزنده‌اند (نگر: ص ۷ و ۸).

دانشِ درایه و رجال در جهانِ اسلام به ضرورتِ حدیث‌شناسی که مامِ کثیری از معارفِ اسلامی است، بسطِ قابلِ توجهی یافت، و در سایهٔ این بسط، باریک‌بینی‌های فراوان و نقادیهایی برکت‌خیزی در حوزهٔ روایت و درایتِ صورت‌بست و مردانی با اجتهاد در میانِ عامّه و خاصّه کوشیدند هم در کشفِ مُرادِ احادیث و هم در عیارسنجی منقولات از حیثِ قابلیتِ اعتماد، پاسخگوی اذهانِ پرسشگر و برآورندهٔ نیازهای معرفتی عصرِ خویش در ساحتِ حدیث باشند. بازخوانی نکته‌سنجانهٔ میراثِ حدیثی، بویّهٔ پایای حدیث‌پژوهان ماست و بابِ این بازخوانی و بازاندیشی از دیرباز مفتوح بوده و هست.

توثیق *رواة الصحاح* نوشته آقای بحرانی یکی از جستارهای جدید و تکاپوهای نقادانه اخیر در بازخوانی میراث حدیثی عامه است.

پُرسش‌های جانانه‌ای که توثیق *رواة الصحاح* با ما در میان می‌نهد، آن است که: آیا «اهل سنت جماعت»^۱ در فراسِندَنِ احادیث و مرویات از راویان، بنابر قواعد و موازین مأخوذ از کتاب و سنت عمل کرده‌اند؟ آیا مرویات ایشان از کسانی و از طُرُقی است که بتوان بر آن کسان و طُرُق اعتماد نمود؟ آیا آنچه در حدیث‌نامه‌هاشان به رسول خدا - صلی الله علیه وآله - نسبت می‌دهند از راههای معتبر و مُستند و مجاری مُطَهَّر و بی‌آلایش به دستشان رسیده است؟ (نگر: ص ۱۰).

ثمره مهم در پیچیدن در پُرسشهای پیشگفته، بازشناسی هویت تراث حدیثی مورد رجوع گروه کثیری از مسلمانان است؛ نگرشی از سر تحقیق و تنبّه در انبوه کتابهای روایی و حدیثی و «صحاح» و «مسانید» ایشان و پیشاپیش همه، دو حدیثنامه بخاری و مسلم؛ بازخوانی اسناد کتابهایی که متأسفانه از منقولات نواصب و خوارج و دیگر ضعفاء و تدلیسگران انباشته است و نه إطلاق لفظ «صحیح» بدانها، رواست و نه اعتماد کلی بر گفتار راویان متهم مأثوراتشان، امکانپذیر. (نگر: ص ۱۳)

أحمد ماجد بحرانی در توثیق *رواة الصحاح* سیاههای از نامهای راویان خارجی و ناصبی را که مرویاتشان در تراث حدیثی عامه جا خوش کرده است، آورده و محل روایاتشان را در «صحاح» و «مسانید» و دیگر حدیثنامه‌های عامه نشان داده و آنگاه آنچه پیشوایان جرح و تعدیل قوم در مدح و ثنا و توثیق این راویان بد اعتقاد گفته‌اند، نقل کرده است. پیش از آن نیز در «مذخل»^۲ واره‌ای بر این سیاه، پاره‌ای از آنچه درباره پیشوایان جرح و تعدیل و نیز پیشوایان حدیث در میان عامه گفته شده، آورده است و با بهره‌وری از اقوال خودشان نشان داده است که آیا بر «توثیق» و «تضعیف» و «روایت» ایشان، اعتمادی هست یا نه (نگر: صص ۱۳ و ۱۴).

۲. آنگونه که از گفتار خود علمای عامه و پیشوایان جرح و تعدیل در میان ایشان برمی‌آید، توثیقات و تضعیفات ائمه جرح و تعدیل «اهل سنت جماعت» در بسیاری از موارد، بجای مقیاس‌ها و معیارهای شرعی، بر هوی و هوس و حسد و امور شخصی، مبتنی بوده است (نگر: ص ۱۷).

نمونه را، بر مالک (صاحب الموطأ) خُرده گرفته‌اند که به جرح و تعدیل هوس‌آلود دچار شده و زبان به قدح گروهی از هم‌روزگاران‌ش گشوده که به صلاح و دیانت و وثاقت و امانت نامبردار بوده‌اند و روایت از سعد بن ابراهیم را به خاطر اختلاف شخصی وانهاده است! (نگر: صص ۱۸ و ۱۹).

گاه پیشوایان حدیث جماعت از تدلیس‌گران بوده‌اند! چنان که ذهبی در میزان الاعتدال خاطر نشان ساخته است بخاری در حدیثنامه موسوم به صحیح‌اش، بتدلیس از عبدالله بن صالح بن محمد بن مسلم جهنی مصری روایت کرده!! آنچه ذهبی می‌گوید - یعنی «مُدلس» بودن بخاری - ، اتهام خطیری است که سر تا پای «صحیح بخاری» را به لرزه می‌افکند! (نگر: ص ۲۰).

شاید تکان دهنده‌تر از این، سخن شعبه باشد که - بنابر نقل ابن حجر در تهذیب‌اش - گفته است: ما رأیتُ أخذًا من أصحابِ الحدیثِ إلّا یدلّس، إلّا ابنِ عون و عمرو بن مرّة! (یعنی: جز ابن عون و عمرو بن مره هرکس از أصحاب را که دیدم تدلیس می‌کرد!) براستی با این اعتراف تکان‌دهنده دیگر برای تراث حدیثی این قوم چه اعتباری می‌ماند؟! (نگر: ص ۲۱).

در مطاوی کتبِ جماعت نیز کم نیستند تدلیسگرانی که توثیق شده‌اند (نگر: صص ۲۱ و ۲۲)، لیک جالب‌تر این است که - مثلاً - مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، پیشوای نامی ایشان در حدیث، نیز در میان این افراد است! (نگر: ص ۲۱).

عجب آنکه علائی در کتاب *المراسیل* می‌خواهد قَلتِ تدلیساتِ «أئمة کبار» خویش چون أعمش و ثوری را، غدرخواه ایشان سازد، و در باب «تدلیس تسویه» - که بدترین نوع تدلیس هم دانسته شده - گوید: در تضعیف کسی که از این‌گونه تدلیس بسیار در کار آورد، تردیدی نیست؛ جماعتی از ائمة کبار چون أعمش و ثوری بدان مبتلا بوده‌اند لیک اندک! (ص ۲۷).

به قول صاحبِ توثیقِ *رواة الصحاح*، تدلیس، خواه اندک و خواه بسیار، ناپسند و مایه تضعیف صاحبِ تدلیس است؛ و تخصیص این تضعیف به کسی که بسیار تدلیس کند وجهی ندارد، مگر بیرون آمدن این «ائمة کبار» - یعنی امثال ثوری و مالک بن انس و أعمش و ... - از سیاهه ضعفاء و تدلیسگران؛ بویژه که این جماعت همداستانند که این‌گونه از تدلیس از قبیح‌ترین انواع تدلیس است! (نگر: ص ۲۷).

یکی از کسانی که در تنگنای مواجهه با این تدلیسات و تدلیسگران واقع شده، ذهبی است. وی در میزانِ اعترافی خطیر می‌کند و قسم جلاله یاد می‌نماید که فلان و بهمان، و بل جماعتی از «کبار»، تدلیس کرده‌اند! (نگر: ص ۲۸).

باری، در حالی که اهل کذب و تدلیس به خاطر «مصالح» (!؟) توثیق می‌شوند، گروهی دیگر نه به سبب عدم وثاقت، بلکه بخاطر باور شیعی و پایبندی به فریضة قرآنی مودتِ اهل بیت - علیهم السلام - تضعیف می‌گردند! (نگر: ص ۲۹).

نیز در حالی که عامه مدعی‌اند از داعیان بدعت و پیشوایان ضلالت روایت نمی‌کنند، شمار کثیری از دعوتگران بدعت‌گستر و پیشوایان گمراهی آفرین را می‌یابیم که حدیثنامه‌های جماعت از روایات آنان آکنده است (نگر: صص ۴۰-۴۶).

یکی از این حاملان ضلالت و مروّجان بدعت، «عکرمه» مشهور است که بخاری و بسیاری دیگر از وی نقل کرده‌اند (نگر: ص ۱۱۰). وی نه تنها بر مذهب خوارج بوده است، بسیار سفر کرده، در راه ترویج و تبلیغ خارجگیری می‌کوشیده است؛ به خراسان و شام و یمن و مصر و افریقیه رفته و اساساً اهل افریقیه این مذهب را از وی آخذ کرده‌اند. آنگاه چنین ضالّ مصلی هم خودش توثیق می‌شود و

هم منقولاًش کتابها را می‌آکند! گوئی پیشوایان جرح و تعدیل از «دعوت» و «امامت» وی در امر بدعت و ضلالت غفلت کرده‌اند یا تغافل! (نگر: صص ۱۱۴-۱۱۸).

نمونهٔ دیگر، مرداس بن اذینه است که او را «از کبار خوارج» و «یکی از ائمهٔ خوارج» و «رئیس حروریّه» قلمداد کرده‌اند آیا چنین کسی از «داعیان بدعت» و «پیشوایان ضلالت» - که گفته می‌شود نباید از آنان روایت کرد - نیست؟! (نگر: صص ۱۴۵).

ابوعبیده معمر بن منشی نحوی از کسانی است که کُتُبِ جماعت از روایات او پُر است؛ از حدیثنامهٔ بخاری بگیر تا آثار ابن حجر (نگر: صص ۱۴۶-۱۴۷). آنگونه که در گزارشهای خودِ اهلِ جرح و تعدیل دربارهٔ وی آمده است: او قرآن را از رو غَلَط می‌خوانده؛ بر مذهبِ خوارج بوده؛ عرب را دشمن می‌داشته و در مثالبِ عرب قلمفرسائی می‌کرده؛ به تحقیر و طعن در تبارِ دیگران دست می‌یازیده، آنگاه خودش حکایت کرده که پدر بزرگِ وی از یهودیان با جروان بوده است! چُنین تحفه‌ای «ثقه» و نیز «صدوق» دانسته شده و کُتُبِ جماعت از روایاتِ وی پُر شده است!!! راستی آیا می‌توان دینِ خود را از کسی أخذ کرد که دشمنی با قومی را که پیامبر - صلی الله علیه و آله - و یارانِ برگزیده‌اش از آن قوم برخاسته‌اند، ترویج می‌کند، و دشمنی امیرمؤمنان علی - علیه السلام - را در دل دارد و آگاهی‌اش از متونِ اسلامی به حدّی است که قرآن را از رو غَلَط می‌خواند؟! (نگر: صص ۱۴۷-۱۵۰).

گذشته از ناپاکی باور و سوءعقیدت و بدعت و ضلالتِ خوارج و نواصب، اعترافاتِ خودشان به آنچه بر سرِ میراثِ حدیثی آورده‌اند، شنیدنی است از آن جمله، سخنِ یکی از تائبانِ خوارج است - که در تهذیبِ التهذیبِ ابنِ حجر آمده - و این تائب اعتراف کرده است هرگاه خوارج هوس چیزی می‌پختند از آن حدیث برمی‌ساختند! (نگر: صص ۱۲۸)؛ به همین راحتی!!

شگفتا! این روایان بدکیش موردِ اقبالِ محدثانِ جماعت واقع می‌شوند و حتی ابنِ حجر در تلاشی کریه و مذبوحانه می‌کوشد بُغضِ نواصب را نسبت به امیرمؤمنان - علیه السلام -، برای دین و ایمانِ آنان بی‌ضرر بشمارد و بیشرمانه عداوت با امیر مؤمنان - علیه السلام - را با تدینِ قابلِ جمع جلوه دهد! (نگر: صص ۳۴-۳۹).

اعتمادِ پیشوایانِ جماعت در حدیث، بر روایاتِ کسانی که دشمنی و إهانت به اهلِ بیتِ پیامبر - صلی الله علیه و آله - را کیش و مذهبِ خود ساخته‌اند و بدینگونه فریضهٔ قرآنی مودتِ اهلِ بیت - علیهم السلام - را وارونه کرده‌اند، چگونه با مرامِ ایشان در سختگیری در بابِ سبِّ صحابه می‌سازد؟ آیا امیرمؤمنان و حسنین - سلام الله علیهم - صحابی نبودند؟ آیا در ضوابطِ اهلِ جرح و تعدیل نیامده است که هر که سبِّ صحابه کند نه ثقه است و نه مأمون؟! ما را با درستی یا نادرستی چُنینِ اِطلاقها کاری نیست، لیک آیا به مذهبِ خود نیز ملتزم نیستند؟ یا به علّی، حسابِ نواصب و خوارج را جدا کرده‌اند؟ (سنج: صص ۳۳).

مَوَدَّت و مَحَبَّت و ولاء و طاعتِ اهلِ بیتِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - فریضه‌ای و حیانی است. هم‌چنین لزومِ مقارنتِ درود بر اهلِ بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - با درود بر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - که در قرآنِ بدان فرمان داده شده، در تعالیمِ نبوی موردِ تصریح و تأکید و تنبیه واقع گردیده و به نحوِ تواتر و در احادیثِ صحیحِ جماعت هم آمده است (نگر: صص ۱۰-۱۳).

آنکِ آیا مُبَدِّلانِ امرِ مودت و کسانی که بجای درود و سلامِ اِهانت و سبِّ اهلِ بیتِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - را پیشه خود ساختند و عَلمِ عداوتِ ایشان برافراشتند، موردِ وثوق‌اند و می‌توان دینِ خدا و احکامِ الهی را از اینان فراستانید؟! و آیا کسانی که بدان مودتِ و حیانی پایبند شدند (یعنی محبان و پیروانِ اهلِ بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام -)، مستحقِّ طرد و تضعیف‌اند؟!

آیا این که آن محدثانِ دشمنانِ اهلِ بیتِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - را در امرِ دینِ ثقه و امین می‌دانند، کاشفِ تلقیِ خاصی از «دین» نیست؟! نَکُنْد دین و امانت نزدِ اینان، دشمنی با اهلِ بیت و مخالفت با اوامرِ خداوند و پیامبرش - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است؟!؟! (نگر: صص ۱۳ و ۳۰ و ۱۵۷ و ۲۰۱).

۳. در دلالتِ بدین که حدیثنامه‌های عامه موسوم به «صحاح»، بحقیقت «صحیح» نیستند و در گردآوری روایاتشان آنسان که باید ملازمتِ پارسائی و پرهیز در میان نبوده، سخنانِ پژوهندگان و حتی محدثانِ نامدار و دیرینه روزگارِ عامه بسیار خورندِ ملاحظه است (نگر: ص ۴۶ به بعد)

بنابر گزارشِ حدیث‌پژوهانِ جماعت، در حدیثنامه‌های بخاری و مسلم تدلیس شده و روایاتِ فراوانی از بعضی تدلیسگران آمده (نگر: صص ۴۶ و ۴۷)، و به هر روی تردیدی نیست که صحتِ صدورِ پاره‌ای از احادیثِ بخاری و مسلم را نمی‌توان پذیرفت. (نگر: ص ۴۷)

درنگِ آفرین است که بخاری گاه حدیثِ واحدِ وارد به اِسنادِ واحد را به صورتهای مختلف و ناهمسان روایت کرده است. این ناهمسانی دستِ کم بر «عدمِ ضبطِ» چنین محدثی دلالت می‌کند که مذاهبِ چهارگانهٔ عامه بر روایاتِ او اعتماد و اتکاء دارند (نگر: ص ۴۷ و ۴۸). گویا سببِ این ناهمسانی همان باشد که بخاری خود حکایت کرده است که چه بسا حدیثی را در بصره می‌شنیده و در شام می‌نوشته و در مصر می‌نوشته، و البته علی الظاهر خودش نیز در کمالِ نوشته‌اش بی‌گمان نبوده! (نگر: ص ۴۸).

افزون بر این نسبتِ سراسرِ حدیثنامهٔ کنونی به بخاری نیز، محلّ اِشکال است، زیرا پیش از تتمیمِ کتاب از آن نسخه برداشته شده و بیاض‌هایش توسطِ دیگران پُر شده و تکمیل گردیده است! باجی و ابنِ حجر هر دو این مطلب را آورده‌اند (نگر: صص ۴۸-۵۰)

حدیثنامهٔ مسلم هم اساساً تکلیفِ روشنی ندارد و مسلم بنِ حجاج نیشابوری در کارِ خود به تهافت و تناقض دچار است. از یکسو در پاسخ به بعضی هم‌روزگارانِش که بر وی خُرده گرفته‌اند مدعی شده است آنچه در کتابش نیامده لزوماً ضعیف نیست و از دیگر سو در مقدمهٔ حدیثنامه‌اش مدعی شده

هیچ حدیثی را جُز با حجت از این مجموعه فرونیفکنده است. راستی اگر آن حدیث در متن یا طریق خود به ضعف دچار نبوده است، مُسلم به چه حجتی آن را فروافکنده؟! (نگر: صص ۵۰ و ۵۱).

تَهافتِ دیگرِ وی آن است که از یکسو در مقدمهٔ حدیثنامه‌اش به لزوم روایت از ثقات و فرونهادنِ دروغ‌زنان قائل شده است و پرهیز از نقل از متهمان معاند و اهل بدعت را لازم دانسته، و نیز در بابِ نهی از روایت از ضعفاء و احتیاط در نقل حدیثشان روایاتی آورده است، و از سویِ دیگر خود از ضعفاء و دروغ‌زنان و اهل بدعت و معاندانِ اعم از نواصب و خوارج روایت کرده و حدیث آورده است. چگونه خود پیش و بیش از دیگران بدانچه بایسته دانسته است پایبند نبوده؟! (نگر: ص ۵۱).

دیگر بماند که گفته‌اند خودِ مسلم به تدلیس نیز مبتلا گشته است!... (نگر: صص ۵۱ و ۵۲).

در بابِ سننِ ابوداود سخنِ خود او در رساله‌ای که در وصفِ سنن‌اش به قلم آورده، کافی است؛ زیرا وی - که معتقد به تسک به مراسیل است - خاطر نشان می‌کند حدود ششصد حدیث از مراسیل آورده است؛ و ناگفته پیداست سخن از «صحیحِ سنن» در مراسیل به خودیِ خود منتفی است. پس احادیثِ سننِ وی طبیعتاً جملگی «صحیحِ السنن» نیستند (نگر: ص ۵۲).

سننِ ابنِ ماجه هم مورد انتقادِ اساسی از سوی محدثانِ قوم گردیده. جلال‌الدین سیوطی خاطر نشان کرده است که ابنِ ماجه در گزارشِ پاره‌ای احادیث از رجالی که متهم به کذب و سرقتِ احادیث‌اند مُتفرد است و بعضی این احادیث جُز از طریقِ اینان شناخته نیست. همو گفته است که ابوزرع، کثیری از احادیثِ سننِ ابنِ ماجه را باطل یا ساقط یا مُنکر شمرده است. سندی نیز گفته است که علی‌المشهور آنچه در میان حدیثنامه‌های ششگانه، تنها در سننِ ابنِ ماجه آمده باشد، ضعیف است (نگر: صص ۵۲ و ۵۳).

در بابِ سننِ نسائی سیوطی جمله‌ای دارد که تا حدودی تکلیفِ همهٔ حدیثنامه‌های ششگانه را - از جمله سننِ نسائی - روشن می‌کند: «فی الجمله در این کتابِ سنن، پس از صحیحین، کمتر از دیگر کتابها حدیثِ ضعیف و رجلِ مجروح آمده است، و کتابِ ابی داود و کتابِ ترمذی هم نزدیک به آن‌اند». بنابراین گواهی صریحِ حتی صحیحین نیز از احادیثِ ضعیف تهی نیستند و اهل حدیثنامه‌های به اصطلاح صحیح نیز بر روایتِ رجالِ مجروح اعتماد کرده‌اند! (نگر: ص ۵۳).

هم سیوطی و هم سندی در شرح‌هایشان بر سننِ نسائی یاد کرده‌اند که چون نسائی سننِ بزرگی خود را تدوین کرد و به امیرِ رمله اهدا نمود، امیر او را گفت: آیا هرچه در این هست صحیح است؟ نسائی گفت: نه. آنگاه به جدا کردنِ احادیثِ صحیح آن همت گماشت و المجتبی را تألیف کرد (نگر: صص ۵۳ و ۵۴).

یکی از محدثانِ مهمّ عامه که حدیثنامهٔ وی - دستِ کم در کتابخانه‌ها - در کنار حدیثنامه‌های ششگانه جای داشته است، حاکم نیشابوری است. حاکم و المستدرک علی الصحیحین وی در نزد اهل جرح و تعدیل وضعی شگفت داشته است: از جانبی بر صداقت و وثاقت و عدالتِ حاکم همدانستان

بوده‌اند و از جانبِ دیگر به آنچه روایت کرده و موردِ اعتماد قرار داده است تمسک نکرده‌اند. وقتی در سخنان قوم باریک می‌شویم، سبب این دوگونگی و دوگانگی رُخ می‌نماید. گرایش حاکم به امیرمؤمنان علی - علیه السلام - و رویگردانی‌اش از آلِ اَبوسفیان، قوم را بر آن داشته است تا بر وی حمله آورند، به تشیعِ منسوبش دارند، روایتِ مناقبِ مرتضوی را بر وی خَرده گیرند و، أحياناً او را «ثقة فی الحدیث، رافضی خبیث» بخوانند و چونان هرکس دیگری که از نظر ایشان متهم (!؟) به تشیع و التزام به مودتِ اهل بیت - علیهم السلام - باشد، با وی بی‌مهری کنند! (نگر: صص ۵۴ و ۵۵ و ۲۴۵).

۴. آنچه در این قلم انداز آوردیم، سیره گونه‌ای بود در توثیقِ *رواة الصحاح* آرزومندیم نویسندهٔ محترم آن، آقای بحرانی، توفیق بیشتری در امرِ حدیثِ پژوهی بیابند و شاهدِ آثارِ تازه‌تر و پُربارترِ ایشان باشیم. هم‌چنین امید می‌بریم دل‌بستگان به صحتِ حدیثنامه‌های موسوم به «صحیح» و ...، به جای تلخکام شدن و ترش‌روئی نمودن در مواجهه با این نقادیها، چنین مطالعات را چونان آزراری برای غبارافشانی از حقائقِ تابناکِ سنتِ حقیقی و پالایشِ ایمان و عملِ اسلامی از عناصرِ بیگانه و دخیل، بنگرند، و حقیقت‌جویانه پذیرای این گونه نقدها باشند؛ **وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ.**

پی‌نوشت:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا قَلَّمْتُمْ نَمِيمًا» (س ۴۹ ی ۶ / یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک بررسی کنید؛ مبدا ندانسته به کسانی زبان رسانید و نگاه بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید).
۲. تحقیق در این حدیثِ شریف که مؤلف محترم از کافی نقل کرده، سزاوارِ تک‌نگاری مستقلی است. نیز نگر: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۱۰.
۳. مؤلف این تعبیر را به همین شکل و از سرِ تَقَطُّنِ به کار برده است. نیز سنج: *تاریخ الحدیث النبوی و مؤثرات الهوی والموروث الجاهلی علیہ - المؤثرات فی عهدِ اَبی بکر، السید علی الشہرستانی*، ط: ۱، قم: دارالندیر، ۱۴۲۴ هـ. ق.، صص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ و: *مُنْبَرِ الوسیله*، آیه‌الله سید ابوالقاسم دِهْکَرْدِی (ره)، تحقیق: مجید جلالی دِهْکَرْدِی، ج: ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲ هـ. ش.، ۶۸۷/۲



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی